شرح خطبه «خُطّ الموت علی ولد آدم» - جلسه ۵

۵.خُطّ‌الموت‌علی‌ولدآدم(۱۳۹۳/۰۸/۱۴) سال‌تحصیلی(۱۳۹۴-۱۳۹۳)-چهارشنبه،۱۴آبان۱۳۹۳ +ویدیو جلسه

- پیشگفتار
- انواع علم غیب
- وجه امتیاز معصومین: استقلال عوالم
- علم غیب معصومین
- اخبار امیرالمؤمنین به قاتل خود
- وجه امتیاز معصومین: استقلال عوالم

پیشگفتار

توجه :

> **#متأسفانه ابتدای و انتهای جلسه ضبط نشده است.#**

انواع علم غیب

در جلسه قبل عرض شد که علم غیب نسبی است و خدای متعال اولیاء خودش را از ناحیه خودش بر آن درجاهای که صلاح میداند، مطلع میکند. همچنین بیان شد که رفتار ظاهری آنها با آن علم غیبی که خدا به آنها میدادند، چطور قابل جمع شدن است.

آخرین کلمهای که عرض کردم این بود که علم غیب دو نوع است:

۱. علم غیب کاهنان: برای مدیریت آینده

علم غیبی که مقصود از آن، مدیریت آینده است. یک غیبی را مطلع میشود برای این است که کاری کند و در آینده تغییری بدهد. کسی عالم میشود به اینکه قرار است فردا برای او تصادفی پیش بیاید. خب یا صدقه میدهد یا از منزل بیرون نمیرود. آن چیزی که قرار است پیش بیاید را مدیریت میکند تا اتفاق نیافتد. این علم غیب همان علم غیبی است که از طریق کهانت بین بشر هزاران سال معروف بوده است؛

علم فرعون و قتل پسران

«یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم[1]»، چرا فرعون این کار را میکرد؟ چون به او گفته بودند که قرار است موسای به دنیا بیاید و تو را از بین ببرد. این علم کهانت است. به او خبر دادند و او «یقتّل» تا موسی به دنیا نیاید. این یک جور علم غیب است. علم غیبی است که معمولاً همه آنهایی که میگویند علم غیب و از آن حرف میزنند، مرادشان این علم غیب است؛ علم غیبی است که دنبال آن هستیم تا جریانات را مدیریت کنیم. انبیاء و اولیاء اصلاً با این علم غیب کاری ندارند. این را برای انسان نقص میدانند. لذا آیه شریفه فرمود: «قُل لاّ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعا وَلاَ ضَرّاً إِل

شاءَ اللّهُ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ الۡغَيۡبَ لَاسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ الۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوۡءُ[2]» من هم خودم را برای خودم جلب میکردم و هر چه میدانستم که سوء دارد آن را دفع میکردم. پس «لا اعلم الغیب». چه غیبی است؟ غیبی که اینچنین است که جالب منافع مستقبل و دافع مضرّات و سوء برای آینده است. این علم غیب اصلاً در دستگاه انبیاء و اوصیاء نیست.

۲. علم غیب معصومین: محیط بر تکالیف

اما یک نوع علم غیب هم داریم که شواهدش زیاد است و آن روز از سوره مبارکه یوسف عرض کردم که حتی در لسان وحی و در لسان روایات هم بناء بر تصریح به آن نیست.

عدم تصریح به آن در آیات و روایات

این نکته مهمی است. چرا؟ الآن که ما نمیدانیم، ولی وقتی روز قیامت میشود و «کُشف الغطاء» میشود، میفهمیم که آن علم به یک معنای بسیار دقیق اصلاً علم خدا است. این مال او است. اگر هم

انبیاء و اوصیاء دارند مال خودشان نیست، مال او است. فلذا فرمود: «قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ» [3] عرض کردم فعلاً روی حساب استظهار ما، اظهر معنا حصر حقیقی بود، نه اضافی، اما حصر حقیقی ادعائی که از آن تعبیر میکردند به حصر حقیقی مبالغی؛ مقابل حصر حقیقی واقعی غیر مبالغی.

بنابراین اگر انبیاء و اوصیاء علم غیبی دارند، علم غیبی است که نمیشود با آن تدبیر آیندهٔ کرد. «ما مسّنی السوء» در آن معنا ندارد. متن واقعیت آیندهٔ را میبینند. لذا تکلیف آور نیست. چون تکلیف، یک نحو تدبیر آیندهٔ است. عرض کردم که این خودش لوازم تکلیف است. یعنی میدانند بعد از اینکه روی حساب ظاهر حالشان در این عالم تکلیف را انجام دادند، چه لوازمی دارد.

---

[1] القصص، ۴

[2] الاعراف ۱۸۸

[3] النمل ۶۵

* دانلود کامل فایل صوتی جلسهٔ پنجم

وجه امتیاز معصومین: استقلال عوالم

لذا این نکته مهم را از اینجا نتیجه می‌گیریم که در وجود مبارک معصومین بر خلاف آن چه که مأنوس ما است، عوالم مستقله ای هست. یعنی هر عالَمی حکم خودش را دارد. این دنباله آن خمسهٔ ارواح است.

ما می‌گوییم یک نفر هستیم و یک هویت داریم، فهمیدیم که شئوناتی داریم اما روی حساب درکی که خدای متعال به ما داده یک عالَم هستیم. من اگر یک چیزی را میدانم علم دارم؛ «زیدٌ قائمٌ». یک ساعت دیگر واقعه دیگری محقق می‌شود. اگر علم دارم دیگر دارم. اگر هم ندارم، ندارم. نمی‌شود بگوییم هم علم دارم و هم ندارم. اگر علم دارم عالم هستم و جاهل نیستم، و اگر علم ندارم جاهل هستم. چرا؟ چون در وجود ما یک عالَمِ مشهود به علم خودآگاه موجود است. اما آن چیزی که در حالات انبیاء و اوصیاء درکش برای ما سخت است، این است که در وجود مبارک آنها بالفعل چند عالم مستقل است. هر کدام حکم خاص خودش را دارد. یعنی یک عالَم است عالمِ «انا بشر مثلکم» که در آن تکلیف هست؛ حرام و حلال؛ از گناه و ترک واجب، معصوم هستند. اما در همین حال وجود آنها بر عالمی دیگر مشتمل است؛ عالم مستقل دیگر با احکام خودش. این خیلی مهم است؛ هر کسی استقلال احکام و آن «خمسهٔ ارواح» را فهمید، آن را می‌فهمد. حضرت فرمودند «روح القدس ثابت» اما روح های دیگر «یصیبه الحَدَثان». این دو عالم است و دو جور حکم دارد. ثابت به چه معنا است؟ یعنی نمی‌توان از آن چیزی اخذ کرد و نمی‌توان آن را تکه کرد. تکه کردن آن ممکن نیست. اما بقیه چیزها ممکن است.

علم غیب معصومین

با این خصوصیاتی که الآن توضیحش را عرض کردم به مقصودی که آن شب پایان عرضم گفتم. آن علم غیبی که از ناحیه خدا به ائمه علیهم‌السلام داده شده، علمی نیست که با آن بتوانند آینده را مدیریت کنند. اصلاً سنخ علم غیبش سنخ علمی است که فعلیّت تامه است. فعلیّت تامه یعنی حصول اصل لوحی را دارند که «حُفظ من التغییر». از آن جا دارند نگاه می‌کنند. نظیر «ما أَصابَ مِن مُصيبَةٍ في الأَرضِ وَلا في أَنفُسِكُم إِلّا في كِتابٍ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها»؛ وقتی این می‌بینند، کتابی نیست که بگویند حال آن را تغییر بدهیم. اصلاً ریخت این کتاب، ریختی نیست که من آن را تغییر بدهم. ریخت آن کتاب، ریخت اطلاع علم الهی است از ناحیه خدا است، نه این‌که حال که من مطّلع شدم آن را تغییر بدهم. اگر بخواهم آن را تغییر بدهم از سنخ علم غیبی که بحث ما بود فاصله می‌گیرد.

اخبار امیرالمؤمنین به قاتل خود

تقریباً ظن قوی دارم که از این روایت یک بار دیگر صحبت کرده‌ایم. ولی برای خود من که خیلی زیبا است، در توضیح این علم غیب؛ علم غیبی که معصومین دارند. در مورد کیفیت آن است. خیلی این روایت زیبا است. اصل این را در کتابها میتوانید مفصل ببینید. تواریخ مختلف، کتابهای حدیثی شیعه و سنی میتوانید ببینید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت خودشان خبر میدادند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده بودند و خودشان خبر می دادند.

«ارید حیاته و یرید قتلی»

ابن ملجم را که دیدند، شعر میخواندند؛ «ارید حیاته و یرید قتلی[1]». شعر معروفی است که در همه کتابها هست،

«فمن یقتلنی؟»

اما در دو کتاب مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمه نقلی هست؛ در بحارالانوار هم آمده است. وقتی حضرت اخبار میکردند که ابن ملجم من را میکشد، نقلهای مختلفی دارد که به حضرت چیزهایی میگفتند. در یک نقلش دارد که به حضرت عرض کردند ای امیرالمؤمنین وقتی میدانید که ابن ملجم شما را شهید میکند، شما او را بکشید.«اقتله» خب جواب این حرف چیست؟

یک جواب به این صورت است برای عموم عرف که یک چیزی را بفهمند. هر دوی آنها هست. میفرمودند او که هنوز عملی را انجام نداده؛ نمیتوانیم قبل الجنایة او را قصاص کنیم[2]. خب معلوم است که این جواب رنگ فقهی دارد. اما یک جواب است که به این بحث ما مربوط میشود. خیلی خیلی زیبا است. میگوید: «ای امیرالمؤمنین انک تعلم انه یقتلک فاقتله فقال علیه‌السلام فمن یقتلنی؟![3]». این جواب به چه معنا است؟ یعنی علی که میگوید یقتلنی، یک علم...

والحمد لله رب العالمین

[1]و روي أن ابن ملجم المرادي لعنه الله أتى أمير المؤمنين ع يبايعه فيمن بايعه ثم أدبر عنه فدعاه أمير المؤمنين ع فتوثق منه و توكد عليه أن لا يغدر و لا ينكث ففعل فقال ابن ملجم و الله يا أمير المؤمنين ما رأيتك فعلت هذا بأحد غيري فقال ع

أريد حياته و يريد قتلي   عذيرك من خليلك من مرادي

امض يا ابن ملجم فو الله ما أرى أن تفي بما قلت.(روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة) ؛ ج‏1 ؛ ص132)

و روي أنه جاءه ليبايعه فرده مرتين أو ثلاثا فبايعه و توثق منه ألا يغدر و لا ينكث فقال و الله ما رأيتك تفعل هذا بغيري فقال يا غزوان احمله على الأشقر فأركبه[1] فتمثل أمير المؤمنين (ع)

أريد حياته و يريد قتلي   عذيرك من خليلك من مراد

امض يا ابن ملجم فو الله ما أرى تفي بما قلت و في رواية و الذي نفسي بيده لتخضبن هذه من هذا.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج‏3 ؛ ص310)

- 252كان إذا رأى ابن ملجم يقول أريد حياتهالبيت فيقال له فاقتله فيقول كيف أقتل قاتلي.(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج‏20؛ ص284)

[2] فقال الحسن (ع) و هل تدري متى يكون ذلك يا أبت قال يا بني إن الله يقول و ما تدري نفس ما ذا تكسب غدا و ما تدري نفس بأي أرض تموت[2] و لكن عهد إلي حبيبي رسول الله ص أنه يكون في العشر الأواخر من شهر رمضان يقتلني ابن ملجم المرادي فقلت له يا أبتاه إذا علمت منه ذلك فاقتله قال يا بني لا يجوز القصاص إلا بعد الجناية و الجناية لم تحصل منه يا بني لو اجتمع الثقلان الإنس و الجن على أن يدفعوا ذلك لما قدروا يا بني ارجع إلى فراشك فقال الحسن ع يا أبتاه أريد أمضي معك إلى موضع صلاتك فقال له أقسمت بحقي عليك إلا ما رجعت إلى فراشك لئلا يتنغص عليك نومك و لا تعصني في ذلك قال فرجع الحسن ع فوجد أخته أم كلثوم قائمة خلف الباب تنتظره فدخل فأخبرها بذلك و جلسا يتحادثان و هما محزونان حتى غلب عليهما النعاس فقاما و دخلا إلى فراشهما و ناما.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج‏42؛ ص279)

[3] روي ان امير المؤمنين (ع) كلما رأى عبد الرحمن بن ملجم المرادي قال لمن حوله: هذا قاتلي، فقال له قائل: فلا تقتله يا امير المؤمنين؟ فقال (ع) كيف اقتل قاتلي، كيف ارد قضاء الله؟(عيون المعجزات ؛ ص50)

الصادق ع إن عليا ع أمر أن يكتب له من يدخل الكوفة فكتب له أناس و رفعت أسماؤهم في صحيفة فقرأها فلما مر على اسم ابن ملجم وضع إصبعه على اسمه ثم قال قاتلك الله قاتلك الله و لما قيل له إذا علمت أنه يقتلك فلم لا تقتله فيقول إن الله تعالى لا يعذب العبد حتى تقع منه المعصية و تارة يقول فمن يقتلني.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج‏2 ؛ ص271)

و بإسناده عن جابر قال إني لشاهد لعلي و قد أتاه المرادي يستحمله فحمله ثم قال

عذيري من خليلي من مراد   أريد حباءه و يريد قتلي

ه فخر خوارزم و الذي نعرفه

أريد حباءه و يريد قتلي عذيري .....

اذإ يقتلني من ال فمن قال له قتلت الف أ نين المؤمنين أمير اي اوقال قاتلي الله و اذه قال ثم البيت ثم قال

فشك)كيدان بن لحل اذا الموت إ نزجع من ال و
الموت ال قيك فإن الموت للموت كميزايد حي الشدد
(٤٣٥ص ؛ ١ج ؛ (القديمة - ط) الأئمة معرفة في الغمة

وجه امتیاز معصومین: استقلال عوالم

اما یک نوع علم غیب هم داریم که شواهدش زیاد است و آن روز از سوره مبارکه یوسف عرض کردم که حتی در لسان وحی و در لسان روایات هم بناء بر تصریح به آن نیست.